



بهار در پاییز

بیا که بی تو شد آینه سنگ، گوهر، سنگ
درخت سنگ شد و بال هر کبوتر سنگ
نمی‌شود به کسی اعتماد کرد امروز
که مُرد عاطفه و شد دل برادر سنگ
بیوش چشم از این سنگ های آب نما
سراب می‌چکد از این کویر یک‌سر سنگ
به سنگ نام شکستیم جام ایمان را
شدیم از تو گریزان هزارها فرسنگ
خدا کند نشود روح ما تهی از عشق
که بهتر است از این روح صد برابر سنگ
چه داستان غریبی، چقدر غمبار است
کنار خانه دریا و زیستن در سنگ
بیا که باتو بروید بهار در پاییز
و با نگاه تو حتی شود معطر، سنگ

نعمت‌الله شمس‌پور

آدینه موعود

می‌بینی این‌جا را که نرگس‌ها فراوانند
انگار با چشمان خود آواز می‌خوانند
در آینه دنبال آن آدینه می‌گردند
این چشم‌های منتظر در باغ، حیرانند
گل‌ها از آن خورشید می‌گویند و می‌گیرند
افسوس، هنگام طلوعش را نمی‌دانند
کی می‌رسد آدینه موعود، ابر آذین؟
این تشنگان در انتظار فصل بارانند
تا او بیاید، و بتابد بر تمام باغ
این چشم‌های منتظر در باغ می‌مانند

علی باباجانی

غزل موعود

در آموعد! حسن مطلع این شعر، نام توست
و با هر واژه ضرباهنگ خوش آهنگ گام توست
سرانگشتانم از موسیقی الهام تو رقصان
و این گل نغمه‌ها آکنده از عطر کلام توست
مرا آتش نزد این مستی جام از پی هرجام
که افروزنده این دور بی‌فرجام، جام توست
بیاور فصل‌ها را بویی از اردی بهشت عشق
شمیم این شقایق زارها مست از مشام توست
غروب آفتابی شو که آینه در آینه
تمام چشم‌ها مشتاق خورشید هم‌ام توست
پراز رنگین کمان است آسمان در رقص پرچم‌ها
برافراز آن شکوه سبز را، گاه قیام توست
بین منظومه‌های آفرینش رو به پایانند
سراپا شورا! گل کن نوبت حسن ختام توست

محمدتقی اکبری

قیامت عظمی

این لحظه‌ها قیامت عظمای چیستند
چون آیه‌های واقعه هستند و نیستند
این لحظه‌ها که بی‌توسر آسیمه می‌دوند
ای کاش این دقایق آخر بایستند
یا لااقل برای کسی بازگو کنند
چشمان بی‌قرار که را می‌گریستند
این چرخ چرخ‌های مداوم برای کیست؟
تبدار می‌وزند، مگر شعله زیستند
تبدار می‌وزند، سر آسیمه می‌دوند
در جست‌وجوی روشن چشمان کیستند؟
یک روز سرد جمعه دیگر بدون تو
ای کاش، این دقایق بی‌تو بایستند...

مریم سقلاطونی



سه شنبه‌ها

این کوچه،
این کوچه که راه‌های روشن فردا را،
گم کرده است؛
پر از نگاه‌های خیس و برخاک افتاده‌ی مردی‌ست که -
تمام سه‌شنبه‌هایش بارانی‌ست.
شعری از مرحوم تیمور ترنج

گل زخم‌وخنده

گل کرده آغوش جاده، از گرمی گام‌هایش
در پشت سر مام میهن، در پیش رو ناخدایش
در کوچه‌های گلوله، در گوش دژخیم وحشی
پیچانده خوف و خطر را، آتشفشان صدایش
دف می‌زند تیر و ترکش، گل می‌کند زخم و خنده
گل می‌کشند آسمان‌ها، تنها و تنها برایش
حسی شبیه پریدن، چیزی شبیه تلنگر
یعنی دقیقاً شهادت، روییده از زیر پایش
پل بسته دشت حماسه، از شانۀ زخمی‌مرد
تا سینه‌ی آسمان‌ها، تا مقصدش، تا خدایش

ابراهیم قبله‌آریاطان